

این هم نشر...؟

امیر بیگخانی

امتحان اجتماعی! پیش خودم حساب و کتاب کردم که کدوم درس هارو خوندم و کدوم ها مونده و به این نتیجه رسیدم که باید از اول بخونمشون. داشتم وسط رکعت دوم نماز ظهر، درس های اجتماعی رو مرور می کردم که یهو دیدم به بچه ۳-۴ ساله همین طور که از جلو میومد پاش رو گذاشت رو گوشیم که گذاشته بودمش روی زمین کنار مهر. با پا به لگد به سمتش پروندم و با اخم بهش فهموندم که باید جلو پاش رو نگاه کنه که انگار اصلاً متوجه نشد.

حاج آقا قنوت گرفت و من هم به دنبال بقیه دست هام رفت بالا. توی انگشت ها و کف دستم دقیق شده بودم و خط خطی های ۱۸ و ۸۱ رو نگاه می کردم که قنوت تموم شد و همه رفتن رکوع. حوصله ام داشت سر می رفت که توی تشهد، همون طور که نشسته بودم با زبونم به چیزی لای دندونام پیدا کردم. به تیکه از چیپس فلفلی بود که قبل از نماز خورده بودم! جویدم و خوردم و خیلی مزه داد، اما بعدش... همون تیکه کوچیک تا آخر نماز دهنم رو باز نگه داشته بود از بس که تند و آتیشی بود! همون طور که لاله می زدم و آب دهنم رو قورت می دادم، بلند شدم برای رکعت سوم.

همه شروع کردند به تسبیحات اربعه. من هم داشتم تندتند می گفتم اما با شنیدن صدای در و صحبت کردن چند نفر از بچه های کلاس مان که تازه وارد مسجد شده بودند، دستم را یواشکی آوردم بالا، پیرهنم رو صاف و یقه و موهام رو مرتب کردم، شلوارم را هم تکاندم. بعد هم شروع کردم و آرام و شمرده تسبیحات خواندم.

دانشودش تموم شه.» و رفتم طرف صف آخر. تازه به «حی علی الصلاة» رسیده بود که دوباره گوشیم رو در آوردم و نگاه کردم. دفعه قبل روی ۵۳ درصد و حالا هم روی ۹۸ درصد گیر کرده بود! داشتم تازه سرعت دانشود و باقیمانده فایل رو چک می کردم که «قد قامت الصلاة» مکبر رو شنیدم. زیر لبی به اونم به چیزی گفتم و نشستم تا وقتی که برنامه کامل دانشود شه و بعد، تازه دیدم همه رفتن رکوع! بلند شدم و زود «الله اکبر» ی گفتم و رفتم رکوع.

سجده اول، پیش خودم گفتم حالا این برنامه های که گرفتم به دردی می خوره یا نه و کارش چه طوری بود و چه کار می تونستم باهاش بکنم؟!

سجده دوم هم به این فکر افتادم که نکنه سرم کلاه رفته باشه و اصلاً

برنامه اصلی

نباشه و تقلبی و

چینی کرده باشن

توی پاچه ام! بعد که بلند

شدم و امام جماعت داشت

حمد و سوره می خوند، بهتر

می شد فکر کرد، پس رفتم تو فکر

امتحانی که فردا داشتیم!

حاج آقا بلند شد، عبایش را مرتب کرد و بعد از چند سرفه، شروع کرد به خواندن اقامه. همان طور که بلند می شدم و گوشیم رو می گذاشتم توی جیب پالتوم، توی دلم گفتم «حالا به خرده صبر می کردی، وقت که واسه نماز کم نمی آوردی! یه کم دیگه مونده بود



داشتیم «و لا اله الا الله و الله اكبر» می گفتم که موبایل روی زمین صدا داد. زیر چشمی بهش یه نگاهی کردم و دیدم یه پیام از طرف مدیر باشگاه بدن سازی اومده. سر از پا نمی شناختم چون چند روز پیش گفته بود اگه مشکل ثبت نامم توی باشگاه حل بشه، بهم پیام میده! هی می گفتم کاش نماز زودتر تموم شه تا من یه دل سیر آب بخورم، بعدش هم برم و جواب پیام رو بدم.

گرچه اولش می خواستم نماز جماعت بخونم، اما بی خیالش شدم و تنیدی رفتم رکوع. بعدش هم سر بالا آورده و نیاورده، رفتم سجده اول و دوم و بعدش هم تشهد که یهو یادم رفت رکعت سوم بودم یا چهارم. گفتم حالا اشکالی نداره، من چون زیادی شک می کنم، نباید اهمیت بدم؛ بنابراین، بی معطلی سلام دادم و گوشیم رو برداشتم و راه افتادم. بچه ها تازه داشتند رکعت اول یا دوم را می خواندند. رفتم طرف آبخوری توی حیاط دهنم رو بردم زیر شیر آب سردکن ولی خبری از آب نبود. خادم مسجد که رد می شد گفت «این خرابه، اگه خواستی برو از تو دستشویی آب بخور!»

خودم هم قصدم همین بود، اما جوری گفت «برو تو دستشویی بخور» که چندشم شد! کلاً بی خیالش شدم و رفتم سراغ گوشیم. اول پیام مدیر باشگاه رو باز کردم ببینم چی گفته که حسابی خورده تو ذوقم. نوشته بود «میرجان! با عرض معذرت، تعداد ثبت نامی های این دوره تکمیل شده و دیگر جا نداریم. اگر خواستی، برای

دفعه بعد از همین الان ثبت نام کنی بیا باشگاه، دوره بعد شش ماه دیگه شروع می شه» صد تا لعن و نفرین هم برای این آقای نسبتاً محترم که نه گذاشت نماز مون رو درست بخونیم، نه آخرش کار درست و حسابی تونست برامون بکنه. آخه این چه وضعشه؟

ناامید و سوزان از فلفل توی دهانم، رفتم سمت مسجد که لااقل نماز عصر رو بتونم با جماعت بخونم که یادم اومد قبل از نماز داشتیم برنامه دنالود می کردم. برنامه رو پیداش کردم و روش زدم تا باز شه، اما انگار کلاً امروز لج کرده بود. چند لحظه صبر کردم بلکه درست شه، وقتی نگاه کردم، دیدم آنتی ویروس داره پیام میده. توجه نکردم و زدم روی برنامه تا اجرا بشه... اما... اجرا کردن برنامه همان و خاموش شدن و دیگه روشن نشدن گوشیم همان...

■ من از خودم گفتم تا به کسی بر نخورد. ولی اگر مواظب نباشیم، همه ما ممکن است به این حال و روز بیفتیم. برای توجه بیشتر به اهمیت و شرایط نماز، خوب است گاهی احادیث و آیات مربوط به نماز را برای خودمان بخوانیم و حتی اگر خوانده ایم و می دانیم، دوباره مرور کنیم:

۱. قرآن کریم در آیات اول و دوم سوره مومنون می فرماید «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ؛ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ؛ قطعاً مومنانی رستگار هستند؛ که در نمازشان خشوع داشته باشند»
۲. از پیامبر اکرم ﷺ سؤال کردند: خشوع در نماز چیست؟ حضرت در پاسخ فرمود: توجه به خدا با

تمام قلب. برای رسول خدا ﷺ

و دیگر اولیاء خدا، نماز نور چشم است، ولی برای بعضی ها که خشوع

و خضوع ندارند، باری سنگین است. خشوع مربوط به قلب و روح و خضوع مربوط به اعضای بدن است. نماز با توجه، انسان را به یاد قدرت بی نهایت خداوند می اندازد و غیر او را هرچه باشد، کوچک جلوه می دهد. مهر او را در دل زیاد می کند، روحیه توکل را تقویت می کند و انسان را از وابستگی های مادی می رهااند.^۱

۳. رسول خدا مردی را دید که در نماز با ریش خود بازی می کرد! حضرت به اصحاب فرمودند: اگر قلب او خاشع بود، این کار را نمی کرد؛ و در ادامه فرمودند: خشوع، زینت نماز است و کسی که خشوع ندارد، نماز کاملی ندارد.^۲

۴. حضرت محمد ﷺ فرمود «زدترین مردم کسی است که از نمازش بلزدد یعنی آن را با کیفیت و شرایط مطلوب به جا نیاورد.»

۵. پیامبر خدا ﷺ فرمود «شفاعت من به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد.»

۶. امام صادق علیه السلام فرمود «وقتی برای نماز ایستادی، بدان که در محضر خداوند هستی و اگر تو وی را نمی بینی، او تو را می بیند.»

پی نوشت

۱. پیوندهای نماز، حجت الاسلام و المسلمین قرائتی، انتشارات ستاد اقامه نماز، ص ۱۳۰.
۲. همان.